

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۹/۰۹/۱۷

جلسه: بیست و ششم



بسم الله الرحمن الرحيم

و بذلك يندفع الإشكال في اعتبار عدم العلم بأن العلم المضاف إلى العلم نوع من العلم وهو بما أنه رافع لعدم المضاف إليه يقابله تقابل التناقض والنوعية والتقابل لا يجتمعان البتة.^۱

❖ مقدمه:

از اول کتاب نه‌ایة الحکمة تاکنون، مطالب کتاب بررسی شد و گاهی به اصل مبنی و گاهی نیز بر بناها اشکالاتی را عرض کردیم و همین طور متن کتاب را تبیین کردیم تا به فصل چهارم رسیدیم.

در فصل چهارم در مورد عدم و احکام عدم بحث می‌شود. همان ابتدا در مورد عدم فرمودند که عدم، باطل و هلاک محض است؛ یعنی عدم چیزی نیست و به همین دلیل در ادامه فرمودند که تمایزی در عدم نیست؛ زیرا عدم چیزی نیست که بخواهد تمایز داشته باشد. اما گفته شد که به یک اعتبار تمایز در اعدام وجود دارد، و آن هنگامی است که عدم، اضافه به موجود شود مثلاً عدم زید با عدم عمرو تمایز دارد.

گزاره عدم علت، علت است برای عدم معلول یا عدم العلم نیز این چنین است، اینها در واقع بیانات مجازی هستند و مصداق خارجی ندارند.

۱. نه‌ایة الحکمة ص ۲۲ الفصل الرابع فی شطر من أحكام العلم

پس در چنین مواردی که عدم اضافه می‌شود یا مقید می‌شود، چون ذهن برای آن عدم مضاف، یک ثبوت فرضی در نظر می‌گیرد، بر همین اساس احکامی نیز پیدا می‌کند، مثلاً حکم به عدم آن عدم مضاف می‌کنیم یا حکم به تمایز بین آن عدم های مضاف می‌کنیم.

❖ اشکال و پاسخ درباره اعتبار «عدم عدم»

تعبیر عدم العدم به نظر می‌آید که اشکال دارد، اول اشکال را توضیح می‌دهند و بعد جواب از اشکال را توضیح می‌دهند.

در تعبیر عدم عدم، اشکال این است که عدم مضاف به عدم، خود، نوعی از عدم مطلق است مانند دیگر عدم های مضاف که نوعی از عدم هستند، و از طرفی نیز عدم مضاف، عدم مضاف إليه را رفع می‌کند و نقیض آن می‌باشد، همان طور که عدم زید، نقیض زید است و بطور کلی عدم هر چیزی نقیض آن چیز می‌باشد، پس عدم عدم، نقیض عدم نیز است.

در نتیجه عدم مضاف به عدم، هم نقیض عدم می‌باشد و هم نوعی از عدم، و این محال است؛ چون نوعیت و تناقض با هم جمع نمی‌شوند؛ زیرا نوعیت اقتضای اندراج دارد و تناقض مقتضای عدم اندراج و تباین است؛ یعنی نقیض یک شیء نمی‌تواند نوع آن شیء باشد. درحالیکه وقتی می‌گوییم: عدم العدم؛ یعنی نقیض عدم، نوعی از آن است که این محال است.

وجه الاندفاع كما أفاده صدر المتألهين (ره) أنَّ الجَهةَ مختلف فعدم العدم بما أنَّه مفهوم أخص من مطلق العدم مأخوذ فيه العدم نوع من العدم و بما أنَّ للعدم المضاف إليه ثبوتاً مفروضاً يرفعه العدم المضاف رفع النقيض للنقيض يقابله العدم المضاف.^۲

ایشان با اختلاف جهت این اشکال را رفع می‌کنند.

پاسخ اشکال این است که جهت در هر کدام از نوعیت و نقیض متفاوت است.

عدم عدم از آن جهت که مفهومی أخص از مطلق عدم است، نوعی از عدم است و در آن مندرج می‌شود و از آن جهت که عدم مضاف إليه، یک نوع ثبوت فرضی دارد، و این عدم

۲. نهاية الحكمة ص ۲۲ الفصل الرابع فی شطر من أحكام العدم

مضاف آن ثبوت فرضی را رفع می‌کند، آن طور که یکی از نقیضین دیگر را رفع می‌کند، در مقابل آن می‌باشد.

یعنی عدمِ عدم، یک حیثیت مفهومی دارد و یک حیثیت مصداقی دارد.

آنجایی که می‌گوییم عدمِ عدم، نوعی از عدم مطلق است، منظور مفهوم عدم است؛ زیرا نوعیت از معقولات ثانیه منطقی است، و موضوع آن فقط مفاهیم ذهنی است نه مصداق، و آنجایی که می‌گوییم عدمِ عدم، سلبِ عدم است و نقیض آن می‌باشد، و با آن جمع نمی‌شود، با نظر به مصداق آن می‌باشد؛ زیرا تناقض و استحاله اجتماع نقیضین مربوط به مصداق خارجی است. نه مفاهیم ذهنی، نتیجتاً از جهتی که ثبوتی را که برای عدم مضافِ إلیه در نظر گرفتیم سلب می‌کنیم، نقیض عدم است و از جهتی که مفهوم عدمِ عدم، مندرج در تحت عدم مطلق قرار می‌گیرد، نوعی از عدم است.

به عبارت دیگر، فرض نوعیت، فرض مفهوم عدمی است که مضاف است در ارتباط با مطلقِ عدم، اما فرض تقابل، فرض رفع کردن و نقیض بودن عدم است با عدم مفروضِ الثبوت که در لحاظ اول نیست، و چون جهت فرق می‌کند، اشکال و تناقض برطرف می‌شود. البته بعضی از محشّین به همین مطالب هم اشکالاتی دارند که ما چون هدفمان رسیدن به مطالب مهم دیگر است به آن نمی‌پردازیم.

❖ اشکال و پاسخ نسبت به قضیه «المعدوم المطلق لایخبر عنه»

و بمثل ذلك یندفع ما أورد علی قولهم المعدوم المطلق لایخبر عنه بأن التفضیه تناقض نفسها فإنّها تدل علی عدم الإخبار عن المعدوم المطلق وهذا بعینه خبر عنه ویندفع بأنّ المعدوم المطلق بما أنّه بطلان محض فی الواقع لا خبر عنه و بما أنّ لمفهومه ثبوتاً ما ذهنياً یخبر عنه بأنّه لایخبر عنه فالجهتان مختلفتان و بتعبیر آخر المعدوم المطلق بالحمل الشائع لایخبر عنه و بالحمل الأولی یخبر عنه بأنّه لایخبر عنه.^۳

در برخی موارد دیگر مثل قضیه «المعدوم المطلق لایخبر عنه» نیز اشکالاتی وجود دارد که می‌فرمایند: با همان اختلاف جهت که در قضیه «عدمِ عدم» اشکال را برطرف کردیم، در اینجا هم اشکال را برطرف می‌کنیم.

۳. نهاية الحکمة ص ۲۲ الفصل الرابع فی شطر من أحكام عدم

در قضیه المعدوم المطلق لایخبر عنه، می‌گوییم که از معدوم مطلق نمی‌شود خبر داد، اما همین خودش، خبر است؛ یعنی با همین جمله که از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد، از معدوم مطلق خبر داده‌ایم به این که نمی‌توان از او خبر داد.

اینکه نمی‌توان از او خبر داد خودش یک خبر است، پس خود این گزاره ظاهراً تناقضی دارد؛ زیرا از طرفی از معدوم مطلق نمی‌شود خبر داد؛ چون معدوم مطلق چیزی نیست تا بتوان موضوع قرار بگیرد و محمولی داشته باشد و از طرفی همین که از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد، خودش خبری است از معدوم مطلق.

جواب این اشکال را نیز این طور می‌دهند که به لحاظ مصداق از معدوم مطلق خبر داده نمی‌شود و صحیح هم هست، اما به لحاظ مفهوم، ما فرضی را برای معدوم مطلق در ذهنمان ثابت می‌کنیم و برای آن خبری می‌دهیم؛ با همین جمله از مفهوم معدوم مطلق که در ذهنمان فرض کردیم خبر دادیم، اما مصداق معدوم مطلق که هیچ نوع ثبوتی ندارد، نه در خارج و نه در ذهن و نه اجمالاً و نه تفصیلاً، هیچ نوع ثبوتی ندارد، صحیح است که هیچ خبری هم از او نمی‌توان داد.

به تعبیر دیگر، به حمل شایع صناعی یعنی مصداق خارجی، از معدوم مطلق هیچ خبری نمی‌شود داد، اما به حمل اولی ذاتی خبر می‌دهیم که المعدوم المطلق لایخبر عنه.

یعنی معدوم مطلق دارای دو حیثیت است:

یک حیثیت مصداقی دارد و یک حیثیت مفهومی دارد.

معدوم مطلق به حمل شایع صناعی و به لحاظ مصداقش یعنی از آن جهت که در واقع بطلان محض و نیستی محض است، خبری از آن داده نمی‌شود، ولی به حمل اولی ذاتی و به لحاظ مفهومش که در ذهن یک ثبوتی دارد، می‌توان از آن خبر داد به اینکه «خبری از آن داده نمی‌شود» و بر آن حکم می‌شود که حکمی ندارد، و وقتی جهت‌ها متفاوت شد، تنافی منتفی می‌گردد و مشکلی باقی نمی‌ماند.

❖ چند اشکال دیگر نسبت به چند قضیه دیگر

و بمثل ما تقدم أيضاً يندفع الشبهة عن عدة من القضايا توهم التناقض كقولنا الجزئي جزئي وهو بعينه كلي يصدق على كثيرين وقولنا اجتماع النقيضين ممتنع وهو بعينه ممكن موجود في الذهن وقولنا الشيء إما ثابت في الذهن أو لا ثابت فيه واللاثابت في الذهن ثابت فيه لأنه معقول موجود بوجود ذهني. فالجزئي جزئي بالحمل الأولي كلي صادق على كثيرين بالحمل الشائع واجتماع النقيضين ممكن بالحمل الأولي ممتنع بالحمل الشائع واللاثابت في الذهن لا ثابت فيه بالحمل الأولي ثابت فيه بالحمل الشائع.^٤

می فرمایند که توهم تناقض که در برخی دیگر از قضایا ممکن است پیش بیاید، با همان راه حل قضایای قبل دفع می شود.

مثلاً در قضیه «جزئی، جزئی است» درحالیکه موضوع این قضیه خودش، کلی است؛ چطور حکم به جزئی بودنش می کنیم؟

از یک طرف جزئی جزئی هست؛ چون هرچیزی خودش خودش است و از طرفی جزئی جزئی نیست؛ چون قابل صدق بر مصادیق کثیر است. پس هم جزئی هست و هم کلی است و این تناقض است.

یا این قضیه که اجتماع نقيضين ممتنع است، با اینکه موضوع این قضیه خودش، ممکن است و در ذهن موجود می باشد؛ زیرا اگر موجود نبود نمی توانستیم آن را موضوع قضیه قرار بدهیم و به امتناعش حکم کنیم.

پس از طرفی اجتماع نقيضين موجود است و ممتنع نیست و بخاطر همین می توانیم بر آن حکم کنیم و بگوییم که ممتنع است و از طرفی نیز اجتماع نقيضين ممتنع است.

یا این گزاره که شیء دو قسم است یا ثابت در ذهن است یا ثابت در ذهن نیست، درحالیکه غیر ثابت در ذهن، خودش، ثابت در ذهن است؛ چون غیر ثابت در ذهن خودش، یک مفهوم است که مانند دیگر مفاهیم در ذهن ثابت است.

٤. نهاية الحكمة ص ٢٢ الفصل الرابع في شطر من أحكام العدم

پاسخ به اشکالات در این قضایای مذکور همانی است که در دو قضیه اول گفتیم، وقتی می‌گوییم، جزئی، یعنی موضوع و محمول اتحاد مفهومی دارند؛ یعنی مفهوم جزئی، مفهوم جزئی است و این به حمل اولی ذاتی است، اما وقتی می‌گوییم: جزئی، کلی است و مصادیق کثیری دارد، به حمل شایع صناعی است، در اینجا موضوع و محمول دو مفهوم جداگانه‌اند و در مصداق اتحاد دارند.

وقتی می‌گوییم: اجتماع نقیضین ممکن است، یعنی به حمل اولی ممکن است؛ یعنی مفهوم اجتماع نقیضین در ذهن موجود است و وقتی می‌گوییم اجتماع نقیضین محال است، به حمل شایع صناعی است و مقصود آن است که مصداق اجتماع نقیضین محال است و ممتنع است، یعنی اجتماع نقیضین مصداق ندارد.

و همین‌طور وقتی می‌گوییم غیر ثابت در ذهن، غیر ثابت در ذهن است، مراد مفهوم غیر ثابت در ذهن است؛ یعنی مفهوم غیر ثابت در ذهن همان غیر ثابت در ذهن است و به حمل اولی حکم می‌کنیم، و وقتی می‌گوییم غیر ثابت در ذهن، در ذهن ثابت است، به حمل شایع صناعی حکم می‌کنیم.

خلاصه:

در فصل چهارم از عدم و احکام عدم بحث می‌شود. ابتدا در مورد عدم فرمودند که عدم هلاک محض است؛ یعنی چیزی نیست و به همین دلیل فرمودند تمایزی در عدم نیست. اما گفته شد که به یک اعتبار تمایز در اعدام وجود دارد، و آن هنگامی است که عدم، اضافه به موجود شود. گزاره عدم علت، علت است برای عدم معلول یا عدم العدم نیز این چنین است، اینها در واقع بیانات مجازی هستند و مصداق خارجی ندارند. در چنین مواردی، چون ذهن برای آن عدم مضاف، یک ثبوت فرضی در نظر می‌گیرد، بر همین اساس احکامی نیز بر آن بار می‌کند.

در تعبیر عدم عدم، اشکال و جوابی را توضیح می‌دهند و آن این است که عدم مضاف به عدم، خود، نوعی از عدم مطلق است و از طرفی نیز عدم مضاف، همیشه مضاف الیه را رفع می‌کند و نقیض آن می‌باشد، بطور کلی عدم هر چیزی نقیض آن چیز می‌باشد، پس عدم عدم، نقیض عدم

است و در نتیجه عدم مضاف به عدم، هم نقیض عدم و هم نوعی از عدم می‌باشد و این محال است زیرا نوعیت اقتضای اندراج دارد و تناقض مقتضی عدم اندراج است.

پاسخ اشکال این است که جهت در هر کدام از نوعیت و نقیض متفاوت است.

عدم عدم از آن جهت که مفهومی أخص از مطلق عدم است، نوعی از عدم است و در آن مندرج می‌شود و از آن جهت که عدم مضاف إلیه، یک نوع ثبوت فرضی دارد، و این عدم مضاف آن ثبوت فرضی را رفع می‌کند، آن طور که یکی از نقیضین دیگر را رفع می‌کند، در مقابل آن می‌باشد.

به عبارت دیگر، فرض نوعیت، فرض مفهوم عدمی است که مضاف است در ارتباط با مطلق العدم، اما فرض تقابل، فرض رفع کردن و نقیض بودن عدم است با عدم مفروض الثبوت، و چون جهت فرق می‌کند، اشکال و تناقض برطرف می‌شود.

در برخی گزاره‌های دیگر نیز اشکالاتی به نظر می‌رسد که با همان اختلاف جهت اشکال را برطرف می‌کنیم.

✍ کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)